

نوشتن را ادامه خواهیم داد

گزارشی از دیدار مهمت اوزون روزنامه نگار ترک مقیم
سوئد
با یاشار کمال
پیش از تأیید حکم ۱۸ ماه زندان تعلیقی او
در دادگاه عالی قضایی

ترجمه: ف. شیوا

هنگامی که دو سال پیش یاشار کمال را ملاقات کردم، او تازه نوشتن تریلوژی «داستان یک جزیره» (بیر آدا حکایه سی) را آغاز کرده بود و تنها چند صفحه از رمان را نوشته بود. پس از آن هر بار که او را دیدم بر حجم نوشته اش افزوده بود. در بهار گذشته او نوشتن بخش دوم را آغاز کرد و در واپسین دیدارمان، کمی پیش از آن که دادگاه عالی قضایی حکم زندان او را تأیید کند، کنج کاو بودم که بدانم کار رمان به کجا رسیده است. دست نوشته این بخش به بیش از ۳۰۰ صفحه رسیده بود. کمال از همه گونه بدایع فنی دوری می‌گزیند و هنوز با مداد می‌نویسد. تعداد بی‌شماری مداد کوتاه و بلند، نازک و کلفت، و گرد و شش‌گوشه دارد و آفریده‌هایش را با همین‌ها می‌آفریند. می‌گوید:

— این رمان را از سال ۱۹۷۳ در فکر خود پرورانده‌ام. نوشتن آن را در سال ۱۹۹۴ آغاز کردم. بخش نخست «نمی‌بینی که خون از فرات می‌رود!» نام دارد و درباره تبادله گروه‌هایی از مردم میان دولت‌های یونان و ترکیه است. دو کشور زمانی قرارداد بستند که همه ترکان ساکن یونان به آناتولی تبعید شوند و همه یونانیان آناتولی نیز به یونان تبعید شوند. این تبادل بین سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۵ صورت گرفت.

— بخش نخست داستان یونانیانی است که باید جزیره خود را ترک کنند: داستان تبعید بی‌رحمانه انسان‌ها. آناتولی هزاران سال سرزمین آبا و اجدادی یونانیان بوده است. ترکان یونان نیز بیش از پانصد سال در آن جا زیسته‌اند. هیچ‌کس از خود آنان نمی‌پرسد که آیا مایل به کوچیدن هستند یا نه. بیش از یک میلیون نفر از ترکیه به یونان و پانصد هزار نفر از یونان به ترکیه کوچانده می‌شوند...

— بخش دوم درباره کوچاندن اقوام دیگر به جزیره است؛ گروه‌هایی از قبیل ترکان، لژگی‌ها، گرجی‌ها، عرب‌ها، کردها، یزیدی‌ها، و علوی‌ها. در بخش سوم، از این جزیره‌ای که زمانی

بهشت روی زمین بود، ویرانه متروکی بیش به جا نمانده است؛ هیچ درختی، هیچ گیاهی، و حتی هیچ حشره‌ای در آن جا یافت نمی‌شود. صخره‌ای سرد و عور از جزیره باقی است. آدم‌ها از شدت بی‌چاره‌گی و فقری که پس از جنگ جهانی اول دامانشان را گرفت، جزیره و نیز دریای پیرامون آن را غارت کرده‌اند.

انتخاب تبادل بی‌رحمانه یونانیان و ترکان و پی‌آمدهای فجیع آن به عنوان موضوع اصلی رمان سه‌گانه تصادفی نبوده است. در میهنی که یاشار کمال این‌همه به آن عشق می‌ورزد، هنوز حوادثی از این دست رخ می‌دهد. در جریان درگیری‌های مناطق کردنشین در جنوب شرقی ترکیه هزاران روستا را سوزانده‌اند و ویران کرده‌اند. یکی از تازه‌ترین فجایع، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان‌های ترکیه بود. موج اعتصاب غذا که در طول دو ماه کشور را درنوردید، به بهای زندگی دوازده زندانی جوان تمام شد.

برای پایان نهادن به این فاجعه و برای ممانعت از مرگ زندانیان دیگر، یاشار کمال به رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و چندین نفر دیگر تلفن زد، با آنان گفتگو کرد و سرانجام در رأس گروه بزرگی به بازدید زندان مرکزی استانبول رفت و با زندانیان دیدار کرد. پس از مباحثات و وساطتی پر درد سر و ده ساعته توانست زندانیان و نمایندگان دولت را به توافقی برساند.

پرسیدم که آیا به مفاد این توافق عمل شده است یا نه. پاسخ داد:

– به نظر می‌رسد که مقامات زندان از بردن زندانیان در نیمه‌های شب برای شکنجه، و از کشتن آنان در زیر شکنجه دست برداشته‌اند. به هنگام نقل و انتقال زندانیان میان زندان و دادگاه‌ها دیگر پابند به پایشان نمی‌بندند و کتکشان نمی‌زنند. در برخی از زندان‌ها دیگر ملاقاتی‌ها را آزار نمی‌دهند و غذاهایی را که آنان برای زندانیان می‌آورند، بی‌مصرف نمی‌کنند. با این حال هنوز در بسیاری جاها رفتار غیر انسانی با زندانیان ادامه دارد.

– یک «کمیته نظارت بر زندان‌ها» درست کرده‌ایم و در تلاش گسترش دادن این کمیته هستیم. به همه دوستان نویسنده‌مان در سراسر جهان که مایل به کمک به ما هستند رو خواهیم آورد. بسیاری از نویسندگان و سیاست‌مدارانی که به آنان رو آورده‌ام، پاسخ مثبت داده‌اند. آن‌گاه که گروهی به اندازه کافی بزرگ شدیم، اعلامیه مشترکی خواهیم نوشت.

اقدام برای پایان دادن به اعتصاب غذای زندانیان باعث شد که یاشار کمال را تهدید به مرگ کنند. می‌گوید:

– شگفت‌انگیز است. گرسنه‌گی کشیدن تا پای مرگ رنج‌بارترین شکل مرگ است و این چیزی است که هر کسی می‌بایست برای پایان دادن به آن به پا خیزد. من که هیچ‌کدام از

اعتصابیون را نمی‌شناختم و هیچ‌گونه پیوند ایدئولوژیک نیز با هیچ‌کدام از آنان نداشتم. حتی نمی‌دانستم که آیا کسی در میان آنان نویسنده، شاعر، یا هنرمند هست یا نه. تنها وجدان من نمی‌پذیرفت که هیچ انسانی به این شکل بمیرد.

— اما پس از این حادثه، زندگی من در ترکیه دشوارتر شده است. به کلی گیج شده‌ام.

در سفرم به استانبول رمانی را که داشتم می‌خواندم، هم‌راه بردم: «خاموشی ساحل‌ها» نوشته‌ی یونیند یونسون Eyvind Johnson که از نویسندگان مورد علاقه‌ی یاشار کمال است. این رمان که بر پایه‌ی «اودیسه»ی هومر نوشته شده، در شب دیدارمان موضوع صحبت ما را تشکیل می‌دهد. کمال به رمان‌های یونسون، هم‌چون دیگر نویسندگان ادبیات کارگری سوئد، بسیار علاقه‌مند است. صحبت ما به موضوع مورد علاقه‌ی کمال، یعنی به هومر کشانده می‌شود. می‌گوید:

— هومر احساس تعهد می‌کرد و جانب‌دار بود. در نبرد بی‌امان میان هکتور و آشیل، دل هومر برای قربانی، یعنی برای هکتور است که می‌طپد.

تمامی زندگی و خلاقیت یاشار کمال را نیز در همین جانب‌داری از قربانیان و ستم‌دیده‌گان می‌توان خلاصه کرد. درست به همین دلیل بود که او را به محاکمه کشیدند و به خاطر مقاله‌ای که او در دفاع از حقوق کردها نوشته و در مجله‌ی اشپیگل منتشر کرده بود، او را محکوم به زندان کردند. همه منتظر تبرئه او در دادگاه بودند، اما کمال برای این مقاله به ۱۸ ماه زندان تعلیقی محکوم شد و همین حکم است که اکنون در عالی‌ترین مرجع تأیید شده است. او می‌گوید:

— یعنی این که اگر تا پنج سال دیگر به همین جرم محکوم شوم، گذشته از محکومیت جدید، این ۱۸ ماه را هم باید در زندان بگذرانم.

— اکثریت مردم ترکیه از من پشتیبانی می‌کنند. وجدان مردم با من است. اما در کشوری هم‌چون کشور ما، رأی مردم بی‌اثر است. ترکیه که عضو شورای اروپا و هم‌پیمان آمریکا است، بر پایه‌های دروغینی از دم‌کراسی بنا شده است.

پس از تأیید حکم توسط دادگاه عالی قضایی، کمال از استانبول تلفن زد و گفت:

— تصمیم گرفته‌اند که مرا گوش‌مالی دهند و حرف‌های من به گوش‌شان کارگر نیست. گرفتن قلم از دست یک نویسنده بدترین شکنجه‌ای است که به او می‌توان داد. اما من نوشتن را ادامه خواهم داد.